

بسم الله الرحمن الرحيم

«منطق ۱» جلسه سوم: جهل و تفکر؛ مبحث الفاظ

دکتر موحدی

فهرست

وجود و ماهیت.....	۲
وجود ذهنی همان ماهیت شیء است.....	۳
ماهیت و وجود ذهنی خدا.....	۴
دو نکته:.....	۴
کلیات خمس.....	۵
جنس و نوع.....	۶
فصل.....	۸
عرض عام و خاص.....	۹
سوالات (۱).....	۱۱
مبحث تعریف.....	۱۳
اقسام تعریف.....	۱۳
۱. تعریف لغوی.....	۱۳
۲. تعریف از طریق ذکر مصادیق.....	۱۳
۳. تعریف مفهومی.....	۱۴
تمرین (۲).....	۱۵
شرایط تعریف صحیح.....	۱۶

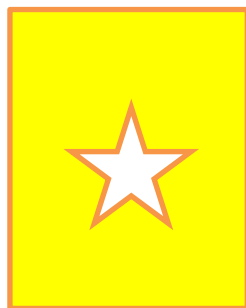
۱. واضح بودن..... ۱۷

۲. دوری نبودن..... ۱۷

تمرین (۳)..... ۲۰

وجود و ماهیت

هر چیزی دارای یک وجود و یک ماهیت است. برای مثال، تصور کنید که در یک کاغذ، یک شکل



ستاره کشیده و آن را چیده اید. این ستاره ای که چیده اید، درواقع فقط

کاغذ است، ولی کاغذی که دارای محدوده ای مشخص است.



کاغذ وجود این شکل را تشکیل می دهد و ستاره بودن،

ماهیتش را.

ماهیت هر چیزی، حدود آن چیز است. یعنی اگر چیزی محدود نباشد،

درواقع اصلا ماهیتی ندارد.

محدودیت ها همیشه اضلاع و شکل یک چیز نیستند، بلکه هر چیزی که نشان از یک نیستی و فقران و

محدودیت داشته باشد، ماهیت محسوب می شود. مثلا زرد بودن، جزء ماهیت ستاره بالا است. چون زرد

بودن این ستاره، معنایش این است که این که این ستاره، فاقد رنگ های دیگر است. و رنگ های

دیگر، چیزهایی هستند که وجود دارند و نداشتن آنها به معنای داشتن یک نقص و فقدان است.

همچنین، اینکه این ستاره ارتفاعش ۱۴ میلیمتر است، ماهیت این ستاره را نشان می دهد، چون معنایش

این است که این ستاره، بزرگتر از ۱۴ میلی متر نیست.

در هر صورت، ماهیت هر چیزی، حدود آن چیز و ویژگی های خاص آن چیز است که آن را از سایر

اشیاء متمایز می کند.

مثلا ما می توانیم هزاران شکل از جنس کاغذ ایجاد کنیم. وجود همه این اشکال، از جنس کاغذ است،

ولی شکل و ماهیت آنها متفاوت است.

حالا فرض کنید که این کاغذ، «هستی» باشد. شکل های بی نهایتی که در این کاغذ ایجاد شده، موجودات بی نهایتی هستند که هر یک دارای ماهیتی متمایزند. ولی همه آنها موجودند و از هستی برخوردار هستند.

تفاوت وجود و ماهیت را در زبان نیز به راحتی می توان نشان داد. فرض کنید مادر شما می پرسد برای ناهار تخم مرغ داریم؟ شما درب یخچال را باز می کنید و می بینید تعدادی تخم مرغ در یخچال هست. پس به مادرتان می گویید «تخم مرغ هست». «تخم مرغ هست» یعنی ترکیبی از ماهیت («تخم مرغ») و وجود («هست»). این دو در یخچال، از هم جدا نیستند. یعنی تخم مرغ و هستی آن در یخچال، یک چیزند: تخم مرغ. ولی در ذهن شما دو چیز می شوند: «تخم مرغ (ماهیت) هست (وجود)»

«ماهیت» یعنی «ماهی؟» یعنی آن چیست؟ یعنی «چیستی شیء». ولی «وجود» یعنی «هستی شیء».

وجود ذهنی همان ماهیت شیء است

تا اینجا متوجه شدید که وجود و ماهیت با یکدیگر فرق دارند. و فهمیدید که وجود چیست و ماهیت چیست. اکنون سوال این است: وقتی شما در ذهن تان تخم مرغ را تصور می کنید، «وجود تخم مرغ» در ذهن شما حاضر می شود یا «ماهیت تخم مرغ»؟

برای اینکه ساده تر به جواب برسیم، بهتر است این طور بپرسم: وقتی شما آتش را در ذهن تان تصور می کنید «وجود آتش» در ذهن شما حاضر می شود یا «ماهیت آتش»؟

ماهیت فقط محدودیت های شیء است. و این «وجود» است که منشأ اثر است. یعنی اینکه آتش می سوزاند، یا خوردن تخم مرغ باعث سیر شدن شما می شود، اینها آثار «وجود آتش» و «وجود تخم مرغ» است. بنابراین، اگر وجود آتش در ذهن شما حاضر شود، شما می سوزید. اگر وجود کوه در

ذهن شما حاضر شود، شما زیر وزن چند ملیون تنی آن، له می شوید. بنابراین، تنها ماهیت است که به ذهن می آید.

وجود ذهنی اشیاء همان ماهیت آنهاست که به ذهن ما آمده است. ماهیت آنها نیز ناشی از محدودیت های آنهاست.

ماهیت و وجود ذهنی خدا

خداوند محدودیت ندارد. پس ماهیت هم ندارد. وقتی خداوند ماهیتی ندارد، چطور می خواهد ماهیتش به ذهن من و شما بیاید؟ پاسخ این است که ماهیت خدا به ذهن نمی آید و بنابراین، خداوند وجود ذهنی ندارد.

یک سوال: وقتی می گوییم «خدا هست» به نظر می رسد دو چیز داریم: «خدا» (ماهیت خدا) و «هست» (هستی خدا). ولی درواقع، این دو یک چیزند. یعنی ماهیت خدا همان هستی خدا است. و خداوند هستی مطلق است که هیچ قید و محدودیتی ندارد.

دو نکته:

۱. اگر هستی و ماهیت خدا دو چیز باشد، آن وقت خداوند مرکب از دو چیز است. و هر مرکبی به اجزاء ترکیب نیازمند است.

مثلا وقتی می گوییم آب از ترکیب هیدروژن و اکسیژن پدید آمده، یعنی آب برای به وجود آمدن، به دو عنصر اکسیژن و هیدروژن نیاز دارد. در علم هم وقتی می خواهند پیدایش آب را در کره زمین تبیین کنند، باید به چگونگی پیدایش اکسیژن و هیدروژن در جو زمین و سپس چگونگی ترکیب این دو پردازند.

به طور مشابه، اگر گفته شود که وجود خدا با ماهیت آن فرق دارد، معنایش این است که خداوند از دو چیز ترکیب یافته: وجود و ماهیت. و هر ترکیبی به اجزاء ترکیب نیازمند است. پس خداوند دیگر بی نیاز نخواهد بود. و خدایی که بی نیاز نباشد، خدا نیست. («الله الصمد» یعنی خدا بی نیاز است).

۲. وقتی می‌گوییم ماهیت خدا عین وجود اوست، «ماهیت» را به معنایی غیر از معنای گذشته به کار برده ایم.

ماهیت دو معنا دارد «حدود شیء»؛ «چیستی شیء». خداوند محدود نیست که حدود داشته باشد، اما چیستی دارد. و البته، چیستی خدا نیز چیزی جز هستی او نیست. «چیستی شیء» همان «اسم» شیء است. ما اسماء خداوند را می‌دانیم. ولی این اسماء حدود و محدودیت‌های خداوند را نشان نمی‌دهند. فقط این اسماء را وسیله قرار می‌دهیم برای ارتباط با خدا و سخن گفتن درباره او.

حتی با این اسماء نمی‌توانیم به ذات خداوند اشاره کنیم. چون چیزی که محدود نیست، قابل اشاره نیست.

کلیات خمس

به پنج کلی «جنس، نوع، فصل، عرض عام و عرض خاص» کلیات خمس (پنج گانه) گفته می‌شود.

در مبحث نسبت‌های چهارگانه، دو مفهوم کلی را با یکدیگر مقایسه می‌کردیم و چهار نسبت بین آن دو به وجود آمد (تباین، تساوی، عموم و خصوص من وجه و مطلق). ولی در مبحث کلیات خمس، یک مفهوم کلی را با افراد و مصادیق خودش مقایسه می‌کنیم و پنج حالت پیش می‌آید:

یا این امر کلی، ذاتی مصادیق خودش است، یا عرضی آنهاست. اگر ذاتی باشد، سه حالت دارد: جنس و نوع و فصل. ولی اگر عرضی باشد، دو حالت دارد: عرض عام و عرض خاص.

جنس و نوع

وقتی درباره تعدادی از موجودات که ماهیت مشترکی دارند، پرسیم که اینها چیستند، آنچه در پاسخ می آید، «نوع» است.

مثلا اگر یک آدم فضایی به زمین بیاید و با اشاره به علی و زهرا و نرگس از یک روباه بپرسد که اینها چیستند؟ اگر روباه عقل و زبان داشته باشد، می گوید اینها «انسان» هستند. «انسان» یک مفهوم کلی است که ذات و نوع علی و زهرا نرگس را نشان می دهد.

ما چند «نوع» حیوان داریم؟ خیلی!! اسب، موش، پلنگ و ... به ترتیب، نسبت به مصادیق اسب، موش، پلنگ و ... «نوع» محسوب می شوند.

وقتی درباره تعدادی از موجودات که ماهیت مشترکی ندارند، پرسیم که اینها چیستند، آنچه در پاسخ می آید، «جنس» است.

مثلا اگر یک بچه یک صفحه از کتابی را که در آن تصویر حیوانات مختلفی مثل ببر، شیر، آهو و ... است، به مادرش نشان بدهد و بپرسد اینها چیستند؟ مادرش به او می گوید: «اینها "حیوان" هستند». «حیوان» جنس مشترکی است که در ذات تمام این موجودات وجود دارد.

ما انسان ها هم حیوان هستیم. حیوانات، موجوداتی هستند که می توانند با اراده خود حرکت کنند و از حواس ظاهری و قدرت وهم و خیال برخوردار هستند که باعث می شود خطرات را شناسایی و از آنها فرار کنند.

علی و نرگس و حسن، ماهیت شان مشترک است. ولی آهو و انسان و شیر، ماهیت های متفاوتی دارند، و با این حال، یک ماهیت مشترک («حیوان» بودن) بین آنها هست که جنس آنها محسوب می شود.

جنس نیز دو قسم دارد: جنس قریب و بعید.

مثلا حیوان برای انسان، جنس قریب (نزدیک) محسوب می شود. ولی «موجود زنده» برای انسان جنس بعید (دور) محسوب می شود.

زیرا برای مثال، اگر به یک «انسان»، «آهو» (که جنس هر دوی آنها، «حیوان» است) و یک درخت اشاره کنیم و پرسیم که اینها چیستند؟ در پاسخ می گوئیم اینها «موجود زنده» هستند. «موجود زنده»، برای «حیوان» جنس قریب است ولی برای انسان جنس بعید محسوب می شود.

جسم



مثال های بیشتر:

اگر از چستی «ریحانه» و «فیثاغورث» پرسیم، پاسخ «انسان» است. «انسان» برای ریحانه و فیثاغورث، «نوع» است.

اگر از چستی «ریحانه» و «پلنگ» پرسیم، پاسخ «حیوان» است. «حیوان» برای ریحانه و پلنگ، جنس قریب است.

اگر از چیستی «ریحانه» (اسم دختر) و «ریحان» (نوعی سبزی) پرسیم، پاسخ «موجود زنده» است. زیرا «زنده بودن» امری ذاتی است که بین هر دوی آنها مشترک است. ولی «موجود زنده» برای ریحان جنس قریب است، اما برای ریحانه، جنس بعید است.

اگر از چیستی «ریحانه» و «مداد» پرسیم، پاسخ «جسم» است. «جسم» برای ریحانه جنس بعید و برای مداد، جنس قریب است.

فصل

آی آی (نوعی میمون) و نرگس هر دو حیوان هستند. ولی اینها دو نوع حیوان مختلف هستند که یکی میمون نامیده می شود و دیگری انسان. اما تفاوت میان آن دو در چیست؟ به عبارت دیگر، چه قیدی را باید به حیوان اضافه کنیم تا به انسان برسیم؟

این قید اگر یک امر ذاتی باشد که تفاوت ذاتی انسان ها را با سایر حیوانات نشان بدهد، به آن «فصل» گفته می شود.

مثلا معمولا گفته می شود که انسان، «حیوان ناطق» است.

یعنی حیوان + ناطق = انسان.

یعنی جنس + فصل = نوع.

نکته: «نوع» بر تمامی ذات شیء دلالت می کند. ولی هر یک از فصل و جنس، تنها بر جزئی از ذات شیء دلالت می کنند. «جنس» جزئی از ذات شیء است که بین این شیء (مثلا زهرا) و اشیائی که از انواع دیگر هستند (مثلا ستاره و درخت)، مشترک است. ولی «فصل» جزئی از ذات شیء است که فقط در همین شیء و اشیائی که از همین نوع هستند، وجود دارد.

همچنین درباره اشکال می توان گفت که مثلث های متساوی الاضلاع، متساوی الساقین و مختلف الاضلاع، اصنافِ نوع مثلث هستند (همانطور که مثلا، زن و مرد اصنافِ نوع انسان هستند) و «شکل» برای «مثلث» و «مربع»، «جنس قریب» است. و «کمیت متصل» برای «شکل» و «خط صاف» و «خط منحنی» و «نیمخط» و ... جنس قریب است.

آنگاه می توان گفت: سه ضلعی بودن، فصلی است که مثلث را از بقیه اشکال متمایز می کند:

شکل + سه ضلعی = مثلث

و یا چهارضلع مساوی و چهار زاویه قائمه داشتن، فصل مربع است و آن را از بقیه اشکال متمایز می کند:

شکل + چهارضلع مساوی با چهار زاویه داخلی قائمه = مربع.

به طور کلی، فصل یک کلی است که یک نوع را از سایر انواعی که با هم دارای جنس مشترکند، متفاوت می کند.

عرض عام و خاص

نکته اول برای تشخیص اعراض عام و خاص، این است که بفهمیم چه چیزی ذاتی شیء است و چه چیزی عرضی آن است.

وقتی می گوییم یک ویژگی جزء ذات انسان است، معنایش این است که تمامی انسان ها بدون استثناء، آن ویژگی را همیشه دارند. مثلا وقتی گفته می شود که «تفکر» (فصل) ذاتی انسان هاست، یعنی همه انسان ها همواره تفکر دارند. حتی دیوانگان، و حتی کسانی که در خواب هستند، همچنان فکر می کنند.

همچنین، همه انسان ها، دارای روح هستند. «دارای روح بودن» (جنس) ویژگی ذاتی همه انسان هاست. همه انسان ها حیوان هستند. «حیوان بودن» (جنس)، ویژگی ذاتی همه انسان هاست. همه انسان ها، «انسان» هستند. «انسان بودن» (نوع) کل ذات انسان هاست.

درواقع، بیشتر ویژگی های ذاتی، «جنس» هستند. زیرا هر چیزی تنها یک نوع و یک فصل دارد، ولی ممکن است چندین جنس (یک جنس قریب و چند جنس بعید) داشته باشد.

وقتی می گوئیم یک ویژگی جزء ذات انسان است، معنایش این است که تمامی انسان ها بدون استثناء، آن ویژگی را همیشه دارند.

اما وقتی یک ویژگی، متعلق به همه انسان ها نباشد و یا همیشگی نباشد، آن ویژگی جزء اعراض محسوب می شود. مثلاً انسان ها می توانند بخندند. ولی این طور نیست که همیشه در حال خندیدن باشند. و این طور نیست که اگر نخندند، دیگر انسان نباشند. پس «خندیدن» برای انسان ها یک امر عرضی است.

و یا نویسنده بودن. این طور نیست که همه انسان ها باسواد باشند و این طور نیست که انسان های باسواد، همواره در حال نوشتن باشند. پس «نویسنده بودن» برای انسان یک عرض است.

گفتیم نکته اول برای تشخیص اعراض عام و خاص، این است که بفهمیم چه چیزی ذاتی شیء است و چه چیزی عرضی آن است.

اکنون نکته دوم را برای تشخیص اعراض عام و خاص می گوئیم:

آنچه عرضی انسان است، اگر فقط در انسان ها وجود داشته باشد، «عرض خاص» نامیده می شود. اما اگر برخی از دیگر موجودات نیز آن ویژگی را داشته باشند، «عرض عام» نامیده می شود.

مثلاً، فقط انسان ها هستند که می توانند بنویسند. پس «نویسندگی» برای انسان ها، عرض خاص است.

اما «راه رفتن» برای انسان ها عرض عام است. چون اولاً «راه رفتن» ویژگی ذاتی انسان نیست (عده ای از انسان ها فلج هستند و نمی توانند راه بروند. انسان های سالم نیز چنین نیست که همواره راه بروند) ثانیاً، «راه رفتن» ویژگی اختصاصی انسان نیست (چون سایر حیوانات نیز راه می روند).

سوالات (۱)

۱. در زبان و جملات، چگونه می توان وجود و ماهیت را از یکدیگر تفکیک کرد؟

۲. دو معنای ماهیت را بنویسید. خداوند به کدام معنا ماهیت ندارد؟

۳. آیا می توانیم تصویری را که از خدا در ذهن داریم، وجود ذهنی خدا محسوب کنیم؟

۴. مفهوم «خدا» در ذهن من، بر کدامیک از اقسام وجود خدا (وجود عینی، وجود ذهنی، وجود زبانی) دلالت دارد؟

۵. مشخص کنید که ویژگی های زیر جنس قریب، جنس بعید، فصل، عرض عام یا عرض خاص هستند:

مثث برای مثث های متساوی الاضلاع و متساوی الساقین:

سفید (پوست) بودن برای انسان:

«غذا خوردن» برای مورچه:

چهار ضلع داشتن برای مربع:

سه ضلع داشتن برای مثلث:

جسم بودن برای زهرا:

خوش تیپ بودن برای محسن:

زیبا بودن برای آهو :

درخت بودن برای درخت سیب:

جسم بودن برای مداد:

جسم بودن برای گیاه:

جسم بودن برای حیوان:

مبحث تعریف

اقسام تعریف

۱. تعریف لغوی

آنچه در لغت نامه ها ارائه می شود، تعریف لغوی است.

همچنین، وقتی توضیح داده می شود که یک کلمه از چه ریشه ای است یا از حرف اول چه کلماتی تشکیل شده است و یا دارای چه اجزائی است، اینها همه تعریف لغوی است:

ناجا: یعنی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران

بهمن: به (خوب و نیک) + مَن (نفس و اندیشه)

نبی: از ریشه «نبأ» (خبر مهم).

۲. تعریف از طریق ذکر مصادیق

وقتی برای تعریف یک مفهوم، مصادیق آن را ذکر می کنیم. برای مثال:

■ علائم رانندگی: به تابلوهایی مانند:  و  و علائم رانندگی می گویند.
■ مرکبات: پرتقال، نارنگی، لیمو و ... را مرکبات می گویند.
■ رودخانه: ارس، کارون، دز، کرخه و ... رودخانه هستند.

تعاریف بالا، همگی از نوع «تعریف از طریق ذکر مصادیق» یا «تعریف به مثال» هستند.

همچنین، اگر مثلاً کسی از شما بپرسد که پرتقال چیست؟ و شما بروی یک دانه پرتقال برایش بیاوری و به او بدهی و بگویی این پرتقال است، تعریف شما از طریق ذکر مصادیق است.

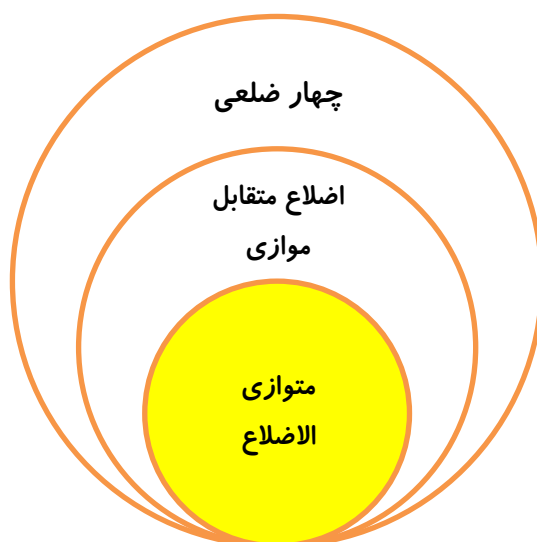
۳. تعریف مفهومی

تعریف مفهومی خودش دو نوع است:

۱. تعریف به مفاهیم که رابطه آنها با هم عموم و خصوص مطلق است.

مثلا یک بچه از شما می پرسد «متوازی الاضلاع» چیست؟ شما می گویی یک شکل است. ولی شکلی که چهار ضلع دارد و ... یعنی ابتدا مفهوم عام «شکل» را بیان می کنی و بعد می کوشی آن را طوری قید بزنی که فقط شامل حال دوزنقه بشود.

شکل



موارد زیر، نمونه هایی از تعریف به مفاهیم عام و خاص هستند:

شکل



حيوان



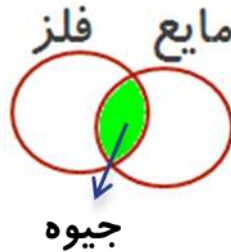
مثلث: شکل سه ضلعی

انسان: حيوان متفكر

۲. تعریف به مفاهیمی که رابطه آنها با هم، عموم و خصوص من وجه است.

مثلاً وقتی جیوه را فلزی تعریف می‌کنیم که مایع است، رابطه دو مفهوم کلی «مایع» و «فلز»، عموم

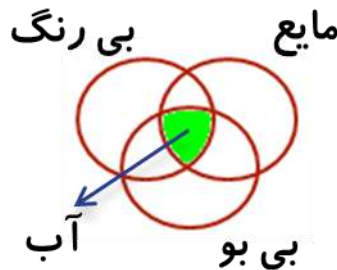
و خصوص من وجه است.



ولی آنچه بین مایع و فلز مشترک است، فقط فلز جیوه است.

همچنین، وقتی آب را به «مایع بی‌رنگ بی‌بو» تعریف می‌کنیم، رابطه سه مفهوم «مایع»، «بی‌رنگ»

و «بی‌بو»، عموم و خصوص من وجه است. ولی آنچه بین هر سه مفهوم مشترک است، تنها آب است.



تمرین (۲)

اقسام تعریف‌های زیر را مشخص کنید:

نبی: لفظی عربی به معنای پیام‌آور، از ریشه «نبا».

نبی: انسان‌هایی همچون حضرت ابراهیم، عیسی و موسی و

نبی: کسی که از عالم غیب خبر می‌دهد؛ معجزه‌ارائه می‌کند و انسان‌ها را به سوی اطاعت خداوند

فرامی‌خواند.

بیماری‌های ویروسی: به بیماری‌هایی همچون سرماخوردگی، آنفلوآنزا، آبله مرغان و اُریون گفته می‌

شود.

سوبسید: یارانه.

مسجد: ساختمانی که مسلمانان برای دعا و عبادت و خواندن نماز به آنجا می روند.



خانه:

خفاش: پستانداری که پرواز می کند و در شب به شکار می رود.

انسان: حیوان متفکر

کتاب مقدس: کتاب‌هایی همچون قرآن و انجیل

عینک دو کانونی: عین کهایی برای دید دور و نزدیک که در کنارهم در یک لنز قرار دارند و فرد را قادر می سازند که هر دو فاصله دور و نزدیک را به وسیله یک عینک ببیند.

مروراید: تنها جواهری که توسط حیوانات تولید می شود. صدف، لایه هایی را به دور شیء خارجی ای که وارد آن شده است، ترشح می کند و بدین ترتیب مروراید پدید می آید.
مثلت: شکلی با خطوط بسته که مجموع زوایای داخلی آن ۱۸۰ درجه است.

شرایط تعریف صحیح

تعریف صحیح باید دارای چهار ویژگی باشد:

۱. واضح باشد.

۲. دوری نباشد

۳ و ۴. جامع و مانع باشد

۱. واضح بودن

۱- واضح بودن؛ در تعریف باید از واژه‌های آشنا برای شنونده استفاده کنیم تا واضح و قابل فهم باشد و نباید از واژه‌هایی استفاده نماییم که درک آنها برای شنونده دشوارترند و یا وی را به اشتباه می‌اندازند. به عبارت دیگر باید از مفاهیم روشن‌تر و شناخته شده‌تر استفاده کنیم. بدین جهت لازم است از الفاظ مبهم و نامأنوس و ایهام و استعاره پرهیز کنیم؛ مانند:

- قیمتی : ثمین («ثمین» نامأنوس و ناشناخته‌تر از «قیمتی» است).
- هلال ماه : گوشواره آسمان (از استعاره استفاده شده است).

برای مثال، در تعاریف زیر، شرط واضح بودن رعایت نشده است:

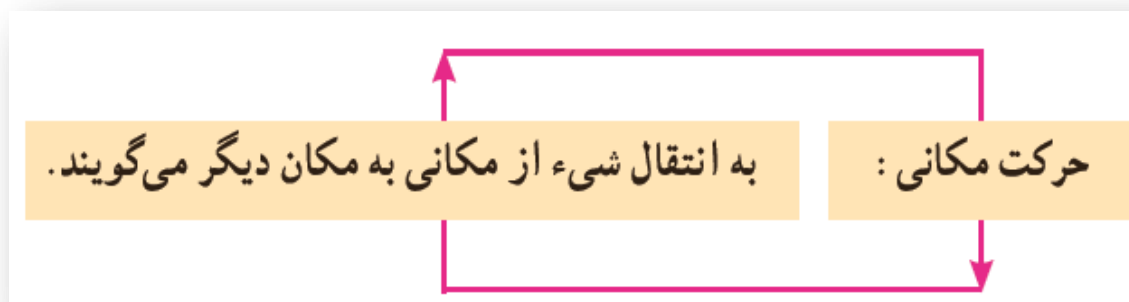
انسان: حیّ متأله مائت (مفهوم «متأله» واضح نیست).

هوا: اسطقس شفافى که نور را از خود عبور می دهد. (مفهوم «اسطقس» واضح نیست)

۲. دوری نبودن

تعریف دوری یعنی معرفّ (کلمه ای که قرار است آن را تعریف کنیم)، به نوعی در تعریف حضور داشته باشد.

مثال:



«مکان» را قرار بود تعریف کنیم، ولی همین واژه در خود تعریف آمده است.

مثال ۲:

استخدام تمام وقت : نوعی استخدام است که شخص به صورت تمام وقت در محل کار خود حضور می یابد.

«استخدام» و «تمام وقت» را قرار بود تعریف کنیم، ولی همین واژه ها در تعریف هم آمده است.

همچنین، اگر علت و معلول را با یکدیگر تعریف کنیم و مثلاً علت را «شیئی که معلول دارد» و معلول را «شیئی که علت دارد» تعریف کنیم، دچار مغالطه تعریف دوری شده ایم.

هرگاه تعریفی که ارائه می شود، دوری باشد، دچار مغالطه تعریف دوری شده ایم.

۴۳: جامع و مانع بودن

وقتی می خواهیم حیوان را تعریف کنیم، باید تعریفی که ارائه می شود، بر همه انواع حیوانات صدق کند. یعنی باید «جامع» همه مصادیق حیوان باشد و همه آنها را دربر بگیرد.

همچنین، باید تعریفی که ارائه شده، به گونه ای باشد که فقط بر حیوانات صدق کند. یعنی تعریف ما باید از ورود غیر حیوانات به داخل تعریف حیوان، «ممانعت» کند (مانع بودن).

برای مثال، اگر من حیوان را موجود زنده ای که رشد می کند، تعریف کنم، این تعریف مانع اغیار نیست. زیرا گیاهان هم زنده هستند و رشد می کنند.

و اگر حیوان را به موجودی که چهار دست و پا حرکت می کند، تعریف کنم، این تعریف مانع اغیار هست (چون چیزهایی که چهار دست و پا حرکت می کنند همگی حیوان هستند) ولی جامع افراد و مصادیق حیوان نیست. چون انسان ها و میمون و ماهی ها و پرندگان و سایر حیواناتی را که چهار دست و پا حرکت نمی کنند، شامل نمی شود.

به این دو شرط، به اختصار «جامع و مانع بودن تعریف» گفته می شود.

مثال های بیشتر:

آینه: شیئی که نور را منعکس می کند

❖ مانع اغیار نیست. چون مثلاً یک سنگ صیقلی هم نور را منعکس می کنند، ولی آینه نیست.

مستطیل: شکلی با چهار ضلع که دو به دو موازی هستند.

❖ مانع اغیار نیست. چون مربع و لوزی و متوازی الاضلاع نیز این ویژگی ها را دارند.

مثلث: شکلی دارای سه ضلع مساوی.

❖ جامع افراد مثلث نیست. چون مثلث های مختلف الاضلاع و متساوی الساقین را شامل نمی شود.

فلز: عنصری رسانا که در دمای معمولی جامد است.

❖ جامع افراد فلز نیست. چون شامل جیوه نمی شود.

نقاشی: تصویری که با قلم روی کاغذ کشیده می شود.

❖ جامع افراد «نقاشی» نیست. چون برای مثال، تصاویری را که با مداد شمعی، آبرنگ و ... بر روی

دیوار، پارچه و ... کشیده می شود، شامل نمی شود.

تمرین: اشکال تعریف های زیر را بیان کنید.

انسان: حیوان راست قامت

زمان: امری که با ساعت که همان ابزار اندازه گیری زمان است، سنجیده می شود.

پرنده: حیوانی که پرواز می کند.

خورشید: سکه طلایی آسمان

یم: قَمَاقِم

تمرین (۳)

اشکال تعریف های زیر را مشخص کنید:

- عارفی را پرسیدند: جوانمردی چیست؟ گفت: ترک کام جویی. گفتند: کام جویی کدام است؟ گفت: ترک جوانمردی.
- امتداد: بُعد مفطور در اجسام را گویند.
- نقاشی: تصویری کشیده شده بر پارچه با قلم مو
- دقت: استعدادی نفسانی است که به وسیله آن، ذهن مطلبی را به دقت بررسی می کند.
- ماهی: مهره داری که دارای آبشش است.